فهرست مطالب

[موضوع: فقه / نکاح/ مقام سوم: نگاه به وجه و کفّین اجنبیه 2](#_Toc28670934)

[اشاره 2](#_Toc28670935)

[دلیل اول در مقام سوم: آیه 30 سوره نور 2](#_Toc28670936)

[تقریب اوّل: اطلاق آیه 3](#_Toc28670937)

[تقریب دوم: قدر متیقّن وجه و کفّین 3](#_Toc28670938)

[دلیل قائلین به تقریب دوم 4](#_Toc28670939)

[شاهد اوّل: تبادر 4](#_Toc28670940)

[شاهد دوم: ظاهر آیه منع از رسم رایجی می‌‌کند 6](#_Toc28670941)

[شاهد سوم: معتبره سعد اسکاف 6](#_Toc28670942)

[تقریب سوم 7](#_Toc28670943)

[جواب تقریب‌ها 8](#_Toc28670944)

[جواب تقریب اوّل: 8](#_Toc28670945)

[جواب تقریب دوم: 9](#_Toc28670946)

[پاسخ شاهد سوم: روایت سعد اسکاف: مورد روایت نگاه همراه با لذت است 9](#_Toc28670947)

[پاسخ به شاهد دوم: با واقعیت‌های خارجی تطبیق ندارد 10](#_Toc28670948)

[پاسخ به شاهد اوّل: بنابر صریح آیه تبادر جایگاهی ندارد 10](#_Toc28670949)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح / نگاه

## اشاره

در مقام سوم بحث از خصوص نگاه مرد به وجه و کفّین زن اجنبیه بود.

اولین دلیلی که برای قول به حرمت نگاه و نظر اقامه شده بود، آیه شریفه 30 سوره است که می‌‌فرماید: **﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾** و مفصلاً در رابطه با این آیه شریفه در گذشته بحث‌هایی انجام دادیم.

در مورد این آیه عرض شد که جهات متعددی در این آیه وجود دارد که در مبحث سابق مورد بحث قرار گرفته و این نتیجه به دست آمد که در فراز اوّل این دو آیه اطلاق ندارد، البته قدر متیقّن این آیه وسیع‌تر از آیه دوم می‌‌باشد که می‌‌فرمود «یغضُضنَ مِن أبصارِهنَّ» و قدر متیقّن در این آیه همان عورت و فروج رجال می‌‌باشد به علاوه اینکه نگاه همراه با التذاذ باشد و فقط این دو مورد قدر متیقّن آیه 31 بود که خطاب به زن‌ها می‌‌فرمود «یغضضن ...».

## دلیل اول در مقام سوم: آیه 30 سوره نور

اما آیه 30 که خطاب به مردها می‌‌باشد و در اینجا مورد بحث است در بحث سابق ابتدائاً دو قدر متیقّن از آن به دست آمد که با آیه بعدی مشترک بود یعنی یکی عورات و فروج و دیگری نگاه در مقام التذاذ لکن در ادامه بحث با انضمام یک قرینه لبّیه ای که ملازمه بین وجوب ستر و حرمت نظر بود گفته شد بعید نیست اعضاء و بخش‌های دیگر بدن زن نیز داخل مدلول آیه باشد که این شمول در حدّ اعضای دیگر غیر از وجه و کفّین و قدمین می‌‌باشد که اعضای رئیسه و متعارف هستند.

آنچه عرض شد حاصل مباحث و جمع‌بندی بود که در بحث سابق گفته شد؛ اما در اینجا به خاطر نکته‌ای این آیه مجدداً طرح شد و الا اگر آن نکته وجود نداشت و صرفاً این آیه به‌عنوان یک دلیل مطرح می‌‌شد همان پاسخ‌هایی که بر اساس مبانی قبل داده شد کفایت می‌‌کرد.

در واقع اگر کسی قائل می‌‌شد که این آیه دارای اطلاق بوده و اطلاق آیه شامل وجه و کفّین هم می‌‌شود و این مطلب را به‌عنوان استدلال مطرح می‌‌کرد، در جواب می‌‌گفتیم که چنین اطلاقی در آیه وجود ندارد؛ که این استدلال و جواب بر اساس مباحث قبل مطرح می‌‌شود.

و اما آنچه که موجب می‌‌شود که بار دیگر این آیه مورد استدلال قرار گیرد تقریب دوم استدلال بود که در جلسه گذشته مفصلاً توضیح داده شد.

همان‌طور به خاطر دارید در جلسه قبل گفته شد برای حرمت نظر مرد به وجه و کفّین زنان اجنبی در مقام استدلال به این آیه دو تقریب وجود دارد:

### تقریب اوّل: اطلاق آیه

تقریب اوّل تمسّک به اطلاق آیه بود و این همان صورتی است که با مباحث قبل هم مرتبط بوده و جواب آن این است که «لا اطلاق فی الآیه»

### تقریب دوم: قدر متیقّن وجه و کفّین

و اما آنچه که در این مقام به صورت ویژه ما را به بحث در این آیه وادار کرد تقریب دوم است و آن از این قرار است که؛ در اینجا بحث از این نیست که آیه دارای اطلاق بوده و شامل مورد هم می‌‌شود تا فوراً جواب داده شود «آیه اطلاق ندارد» بلکه بحث از این است که قدر متیقّن آیه وجه و کفّین می‌‌باشد و هنگامی که چیزی قدر متیقّن از آیه باشد دیگر نیازی به جریان مقدّمات حکمت نیست تا اطلاق آن مستمسک و محل استدلال قرار گیرد. در واقع ممکن است یک دلیل به هر وجهی اطلاق نداشته و مقدّمات حکمت در آن تمام نباشد، در این صورت چه باید کرد؟ این‌گونه دلایل دو حالت دارد:

گاهی هیچ قدر متیقّنی در مدلول روایت وجود ندارد که در این صورت گفته می‌‌شود اجمال علی الاطلاق است.

اما اگر قدر متیقّنی در دلیل باشد این قدر متیقّن اخذ می‌‌شود و مازاد بر آن را نمی‌‌شود تمسّک کرد.

در این آیه هم قبلاً گفته می‌‌شد که علیرغم اینکه اطلاق ندارد اما در برخی موارد دارای قدر متیقّن است و لذا آیه از حیّز استدلال ساقط نمی‌‌شد بلکه مواردی بود که مسلماً از آیه اخذ می‌‌شد. حال در اینجا گفته می‌‌شود که آیه دارای قدر متیقّن دیگری است که متفاوت است با آنچه که سابقاً در مورد آیه شد و آن قدر متیقّن عبارت است از همین وجه و کفّین.

پس همان‌طور که ملاحظه فرمودید در تقریب اوّل به اطلاق آیه تمسّک می‌‌شد و جواب آن هم داده شد که «آیه اطلاق ندارد»؛ اما در تقریب دوم به آیه تمسّک نمی‌‌شود بلکه به قضیه تمسّک می‌‌شود که وجه و کفّین قدر متیقّن آیه می‌‌باشد و همان‌طور که عرض شد و باز هم باید تکرار شود گاهی دلیلی که مقدّمات حکمت در آن تمام نشود اصلاً قدر متیقّنی ندارد که در این صورت دلیل مجمل می‌‌باشد.

به‌عنوان‌مثال گفته می‌‌شود «أکرم العالم» اما ما نتوانستیم مقدّمات حکمت را در «عالم» تمام کنیم، بعد وقتی قرار است به این عبارت «أکرم العالم» تمسّک شود هیچ قدر متیقّنی هم از آن به دست نمی‌‌آید، مثل اینکه شأن نزول، مورد نزول، مورد سؤال و... به‌طور کل هیچ قدر متیقّنی وجود ندارد که در این صورت «أکرم العالم» مجمل می‌‌باشد و نمی‌‌توان در هیچ موردی به آن تمسّک کرد، نه فقیه، نه فیلسوف، نه متکلّم، نه ریاضیدان و ... به این دلیل که ندانستیم که مقصود از عالم در اینجا چیست و آیا همه این‌ها را شامل می‌‌شود یا خیر و همچنین فرض این بود که یک نکته مسلّم هم پیدا نشده است که به همین جهت دلیل مجمل است.

اما همیشه این‌گونه نیست که اگر اطلاق تمام نشود دلیل مجمل علی الاطلاق باشد و لذا گاهی صورت دومی پیش می‌‌آید به این صورت که یک دلیلی علیرغم اینکه اطلاق ندارد اما اجمال کلی پیدا نمی‌‌کند به این جهت که موارد مسلّم و قدر متیقّنی برای آن به دست می‌‌آید.

این دو صورتی است که کاملاً روشن است و در این آیه شریفه‌ای که مفصلاً راجع به آن بحث شد علیرغم اینکه در مباحث گذشته گفته شد که آیه دارای اطلاق نیست اما عرض کردیم که مواردی هست که قدر متیتقّن آیه می‌‌باشد و لذا مجمل مطلق نبود.

#### دلیل قائلین به تقریب دوم

کسانی که قائل به تقریب دوم در آیه هستند در واقع این صورت از ادله را پذیرفته‌اند که عدم وجود اطلاق در آیه موجب اجمال کلی آن نمی‌‌شود بلکه قدر متیقّنی در آیه وجود دارد –کما اینکه در مباحث قبل هم قدر متیقن‌هایی برای آن به دست آمد- و اما قدر متیقّنی که این دسته ادعا می‌‌کنند همان وجه و کفّین است که معتقدند این مقدار را نمی‌‌توان از آیه جدا کرد.

پس روشن شد که در تقریب دوم گفته می‌‌شود صورت و دست قدر متیقّن در مدلول آیه است.

چرا؟

دلیلی که این افراد مطرح می‌‌کنند در صفحه 62 کتاب «اسداء الرّغاب» آمده است و مصنّف در آنجا این‌گونه می‌‌فرمایند «فإذا ثبت دلالة الآیه علی عموم التّحریم النّظر الی الأجنبیه فلاجرم یدخل فیه النّظر الی الوجه و الکفّین أیضاً» که این همان تقریب اوّل می‌‌باشد و معنای عبارت این است که اگر عموم آیه ثابت شود طبعاً شامل وجه و کفّین هم می‌‌شود –که این مطلب قبلاً گفته شده است- و در ادامه تقریب دوم این‌گونه مطرح می‌‌فرمایند: «بل النظر الی الوجه هو الغالب المتبادر من النّظر إلی الانسان» یعنی وقتی صحبت از نگاه کردن یا نگاه نکردن به کسی می‌‌شود نگاه به وجه امر غالب است و در واقع وقتی گفته می‌‌شود «به او نگاه نکن» یعنی به وجه او نگاه نکن و این نکته اوّلی است که در کلام ایشان وجود دارد.

##### شاهد اوّل: تبادر

پس همان‌طور که ملاحظه نمودید در تقریب دوم گفته می‌‌شود قدر متیقّن آیه همان وجه و کفّین است و شاهد اوّلی هم که برای این مطلب بیان می‌‌فرمایند این است که انصراف کلام از امر به نگاه کردن و نگاه نکردن به عضوی است که اولین ارتباط انسان با دیگری از طریق آن عضو برقرار می‌‌شود که همان وجه می‌‌باشد، به‌عنوان‌مثال وقتی گفته می‌‌شود «النّظر إلی العالم عباده» مقصود نگاه به صورت عالم می‌‌باشد و یا اینکه وقتی گفته می‌‌شود به فلانی نگاه نکن یعنی به وجه و عضو ظاهر او نگاه نکن.

سؤال: آیا انصراف از باب کثرت وجود است؟

جواب: صرف غلبه وجود در اینجا کافی نیست و باید گفت غلبه وجود به شکلی است که در لسان هم ایجاد تبادر کرده است.

پس همان‌طور که ملاحظه فرمودید ایشان برای شاهد اوّل فرمودند: «بل النظر الی الوجه هو الغالب المتبادر من النّظر إلی الانسان» و اما در ادامه می‌‌فرمایند: «فإخراج الغالب المتبادر و حمل اللفظ علی غیر غالب خاصّه بعیدٌ فی الغایب».

تاکنون عرض ما این بود که قدر متیقّن آیه موارد دیگری است (عورت و نگاه همراه با التذاذ) اما ایشان می‌‌فرمایند این بسیار عجیب است که آنچه که قدر متیقن و متبادر است از مدلول آیه خارج کرده و چیزی که غالب و متبادر نیست به‌عنوان قدر متیقّن قرار دهید! و در ادامه استشهاد می‌‌کنند که از مستند نقل شده است که: «المتبادر من النّظر الی شخصٍ النّظر إلی وجهه» و مطلب دیگری هم از مرحوم شیخ انصاری نقل می‌‌کنند که در شرح ارشاد کتاب نکاح خود می‌‌فرمایند «إنّ المتبادر من النّظر الی المرأه بحکم العرف و النّظر الی الوجه و الیدین لأنّهما موضع النّظر غالباً و غیرهما مستورٌ غالباً» که البته این نکته‌ای که از مرحوم شیخ انصاری نقل می‌‌کنند نکته‌ای نیست که ایشان این را پذیرفته باشند بلکه ایشان در میان کلام خود جمله ای به این صورت آورده‌اند که ایشان به‌گونه‌ای این جمله را نقل فرموده‌اند که گویا نظر شیخ هم این است، درحالی‌که نظر ایشان این نیست و لذا شیخ انصاری برخلاف صاحب جواهر قائل به جواز نگاه به وجه و کفّین می‌‌باشند و در مورد این دو بزرگوار معاصر این‌چنین است که صاحب جواهر قائل به حرمت نظر به وجه و کفّین می‌‌باشد و مرحوم شیخ قائل به جواز نظر همراه با کراهت می‌‌باشند.

صاحب کتاب در ادامه می‌‌فرمایند: «فعلی هذا تسیر آیة الغضّ بل جمیع أدلّة دالّ علی تحریم النّظر إلی الأجنبیه ظاهرةً فی تحریم النّظر الی الوجه و الکفّین و یکون المتبادر منها ذلک، فیکون تحریم النّظر الی الوجه و الکفّین کالقدر متیقّن منها و القول باستثناء وجه و الکفّین یکون ...»

در این عبارت ایشان می‌‌فرمایند نه تنها آیه بلکه هر دلیلی که دلالت بر تحریم نظر به اجنبی داشته باشد این‌چنین قدر متیقّنی دارد. شاهد ایشان این است که وقتی امر به نگاه کردن یا نگاه نکردن می‌‌شود ذهن انسان منصرف به اوّلین و بارزترین موضع نگاه می‌‌شود که همان وجه می‌‌باشد و در مرتبه بعدی هم دست و کف می‌‌باشد.

سؤال: این انصراف به خاطر کثرت وجود نیست؟ چون معمولاً بیشتر این مواضع دیده می‌‌شود.

جواب: بله اما ایشان می‌‌فرمایند این کثرت به‌گونه‌ای است که نوعی انصراف درست می‌‌کند و معتقدند که قدر متیقّن این است.

تاکنون آنچه گفته شد وجه اوّل کلام ایشان بود که عبارت بود از قدر متیقّن. در واقع قدر متیقّن از نگاه لااقل همان نگاه به صورت است و قدر متیقّن را نمی‌‌توان از آیه خارج کرد و حتماً باید در آیه وجود داشته باشد و لو اینکه قائل به اطلاق در آیه نباشید.

##### شاهد دوم: ظاهر آیه منع از رسم رایجی می‌‌کند

شاهد و بیان دوم در این تقریب این است که ایشان می‌‌فرماید: «بل الظّاهر إنّ آیة الغضّ إنّما نظرت فی تحریم النّظر إلی ما جرت العاده بکشفه من الوجه و الکفّین» یعنی ظاهر این است که آیه انصراف به این مورد دارد و در واقع مورد نزول آیه همین است و دلیل آن را این‌چنین مطرح می‌‌فرمایند: «إذ لم یکن من عادتهنّ کشف السائر الأعضاء و سائر الجّسد»

در واقع آیه درصدد آن است جلوی رسم و رسومی را بگیرد و آنچه که متعارف بوده است کشف صورت و کفّین بوده است و الاّ کشف عورت و اعضاء دیگر غیرمتعارف چندان متداول نبوده است بلکه آنچه متعارف بوده است صورت و دست بوده است و این آیه نازل شده است تا جلوی آنچه که متعارف است بگیرد.

این شاهد دیگری است که به عقیده ایشان آیه آمده است تا یک رسم متعارف را منع کند و آنچه که رایج‌تر و متعارف‌تر بوده است همان ابداء و اظهار صورت و دست و امثال این‌ها می‌‌باشد نه عورت و فروج؛ و قدر متیقّن در آیه آن چیزی است که متعارف می‌‌باشد نه آنچه که غیرمتعارف است و همان‌طور که عرض شد متعارف وجه و کفّین می‌‌باشد.

##### شاهد سوم: معتبره سعد اسکاف

وجه دیگری که شاید بتوان از کلام ایشان استفاده کرد این است که در ادامه می‌‌فرمایند: «و یشهد له ما روی فی شأن نزول الآیة الشریفه» که ایشان به روایت و معتبره سعد اسکاف تمسّک می‌‌کنند، این معتبره را قبلاً بارها مطرح کردیم.

در این روایت که شأن نزول آیه بیان می‌‌شود می‌‌فرماید «استقبل شابٌّ من الأنصار إمرأة بالمدینه و کان النّساء یتقنعن خلف آذانهنّ فنظر إلیها فهی مقبلةٌ ...» که ایشان شأن نزول آیه را نگاه به صورت و حدّ اکثر گردن و گوش‌ها قرار می‌‌دهد و این را به‌عنوان شاهد سوم خود مطرح می‌‌کنند و مراد ایشان این است شأن نزول این آیه دلالت بر قدر متیقّنی می‌‌کند که عرض شد که همان وجه می‌‌باشد.

سؤال: اما این نگاه به صورت همراه با التذاذ بود!

جواب: بله بحث التذاذ جوابی بود که از این روایت داده می‌‌شد.

این‌ها چند شاهدی هستند که در صفحه 62 کتاب ایشان آمده است و با این شواهد می‌‌فرمایند آیه شریفه نه تنها دارای اطلاق است (تقریب اوّل) که در مقام اوّل هم ما راجع به این مطلب صحبت کرده بودیم، اما برای تقریب دوم ایشان چند شاهد ذکر فرمودند که نتیجه بگیرند قدر متیقّن آیه همان چهره زن‌ها و به تبع آن دست‌هایشان می‌‌باشد و شواهد ایشان هم مفصلاً عرض شد و به صورت خلاصه می‌‌توان به‌این‌ترتیب از آن‌ها نام برد:

شاهد اول: آنچه از نظر به انسان به ذهن متبادر می‌‌شود نظر به وجه او است.

شاهد دوم: ظاهر آیه منع از رسم رایج و تغییر یک سنت و فرهنگ متداول بوده است که آن فرهنگ رایج هم همان کشف الوجه بوده است نه کشف عورت.

شاهد سوم: شأن نزول آیه که با معتبره سعد اسکاف به دست می‌‌آید که در این معتبره که قبلاً مفصلاً عرض کردیم گفته می‌‌شود که خانمی که صورتش دیده می‌‌شد از کنار جوانی گذشت و ادامه ماجرا که منجر به نزول آیه شد.

### تقریب سوم

تقریب دوم به دو وجه می‌‌تواند مطرح شود:

گاهی است که این تقریب به‌عنوان صرف قدر متیقّن مطرح می‌‌شود و وجه دیگر که باید از آن به‌عنوان تقریب سوم نام برد این است که کمی از بحث قدر متیقّن فراتر رفته و معتقد می‌‌شویم که به‌طور کل آیه منصرف به وجه و چهره می‌‌باشد و در واقع وقتی امر می‌‌شود که نگاه نکنید یعنی به صورت نباید نگاه کرد نه اینکه قدر متیقّن آیه باشد.

در واقع تقریب دوم که به‌عنوان قدر متیقّن مطرح می‌‌شد دارای تقریب بالاتری است و آن اینکه گفته شود وجه و کفّین نه تنها قدر متیقّن است بلکه اصلاً مدلول آیه همین است و لذا می‌‌توان گفت تقریب سومی در آیه وجود دارد که از این قرار است که وقتی در آیه گفته می‌‌شود «یغضوّا من أبصارهم» در واقع یعنی «یغضّوا أبصارهم عن النّظر الی وجوه النساء الأجنبیات» و معنای آیه این است نه اینکه قدر متیقّن آن وجوه باشد.

در این کلام تقریب دوم و سوم کاملاً تفکیک نشده است اما با مداقّه در آن ملاحظه می‌‌شود که تقریب سومی هم می‌‌تواند وجود داشته باشد. پس همان‌طور که ملاحظه نمود برای آیه شریفه سه تقریب وجود دارد تا دلالت کند بر حرمت نظر به وجه و کفّین که به ترتیب ذیل می‌‌باشد:

تقریب اوّل: التّمسک بإطلاق الآیه

تقریب دوم: أن یقال بأنّ النّظر إلی الوجوه هو القدر المتیقّن من الآیه

تقریب سوم: در این تقریب گام را فراتر نهاده و گفته می‌‌شود آیه «یغضّوا من أبصارهم» از ابتدا انصراف به وجه دارد و به عبارت دیگر آیه درصدد آن است که بگوید به چهره آن‌ها نباید نگاه کرد.

و شواهدی که برای تقریب دوم و سوم گفته شد همان سه مطلبی است که در آن کتاب گفته شده بود.

سؤال: عبارت ایشان به‌گونه‌ای است که گویا انصراف را دلیل برای قدر متیقّن گرفته است.

جواب: البته نمی‌‌توان گفت تمام شواهد برای انصراف است. آنچه در کلام ایشان وجود دارد این است که میان تقریب دوم و سوم تفکیک نکرده اند و لذا میان قدر متیقّن و انصراف رفت و برگشتی وجود دارد که ممکن است موجب اشتباه شود. لکن ما به دقّت آن را تفکیک کردیم و عرض کردیم که نتیجه کلام این شد که یک بار گفته می‌‌شود آیه دارای قدر متیقن است که در این صورت بحثی از انصراف نیست بلکه تنها وجوهی مطرح می‌‌شود تا مشخص شود که این مصداق از شمول آیه خارج نمی‌‌شود؛ و اما تقریب سوم این است که همین وجوه کمی پرداخته شود و معتقد شویم که این وجوه به حدّی است که ایجاد انصراف کرده است.

اینکه گفته شود مصداق غالب و رایج، انصراف می‌‌باشد در جواب گفته می‌‌شود همیشه غلبه در وجود موجب انصراف نمی‌‌شود اما این غلبه موجب پیدایش قدر متیقن می‌‌شود که این نکته اصولی مهمی است که موجب تفاوت این دو تقریب می‌‌شود.

به‌عنوان‌مثال امروزه عمده آب شهر‌ها از همین آب‌های لوله‌کشی تأمین می‌‌شود و اگر نام آب برده شود غلبه وجود آب در مصادیق همان آب لوله‌کشی می‌‌باشد اما این غلبه وجودی در درجه پایین‌تر موجب ایجاد قدر متیقّن می‌‌شود به این بیان که اگر کسی گفت «برای من آب بیاورید» قطعاً مصداق این آب، آب لوله‌کشی هم می‌‌باشد؛ اما اگر این غلبه وجودی بالاتر آمده و لفظ را محدود کند در این صورت موجب پیدایش انصراف می‌‌شود به این معنا که وقتی گفته می‌‌شود «آب» ذهن فقط به سمت آب لوله‌کشی متبادر می‌‌شود.

این‌ها دو درجه خفیف و شدید در غلبه وجود می‌‌باشد که ظاهر کلمات ایشان بیشتر بیانگر آن قسم از غلبه وجود است که قدر متیقّن را اثبات می‌‌کند اما گاهی هم برخی از کلمات ایشان این‌چنین ظهوری دارد که گویا لفظ از این حالت بالاتر رفته و حالت انصراف پیدا کرده است که ما به این منظور که بحث دقیق باشد این تقریب‌ها را از هم جدا کرده‌ایم و در واقع تقریب اوّلی که سابقاً گفته شده بود با کلام مصنّف به دو تقریب رسید و با تفکیکی که ما انجام دادیم مجموعاً سه تقریب به دست آمد.

1. «یغضّوا» نسبت به وجوه اطلاق دارد.
2. یکی از قدر متیقّن‌های در آیه لااقل نگاه به وجه می‌‌باشد.
3. معنای «یغضّوا» بر اساس انصراف این است که به چهره نباید نگاه کرد.

### جواب تقریب‌ها

این سه تقریبی است که برای حرمت نگاه به وجه اجنبیه از آیه استفاده می‌‌کنند که البته هر کدام از این تقریب‌ها دارای جواب‌هایی است:

#### جواب تقریب اوّل:

پاسخی که به تقریب اوّل داده می‌‌شود در مقام اوّل مفصلاً مطرح شد و لذا در اینجا تکرار نخواهیم کرد.

#### جواب تقریب دوم:

به نظر می‌‌رسد شواهدی که برای تقریب دوم ذکر شده است چنان قوّتی ندارد که بتواند قدر متیقّن ایجاد کند.

این شواهد که عبارت بودند از تبادر، منع رسم رایج و شأن نزول آیه که از روایت سعد اسکاف به دست می‌‌آید هر کدام دارای جواب است که ما در اینجا پاسخ‌ها را از شاهد سوم به اوّل عرض خواهیم کرد:

##### پاسخ شاهد سوم: روایت سعد اسکاف: مورد روایت نگاه همراه با لذت است

شاهدی آخری که ایشان برای به دست آوردن قدر متیقّن مطرح نمودند روایت سعد اسکاف بود که در پاسخ گفته می‌‌شود این روایت دلالتی بر این موضوع ندارد چراکه در این روایت شأن نزول آیه نگاه آلوده شهوت می‌‌باشد و در نگاه آلوده به شهوت تفاوتی میان وجه و غیر وجه نیست پس نمی‌‌تواند شاهد برای این موضوع باشد چراکه مانحن‌فیه بحث از نگاه به وجه و کفّین بدون شهوت می‌‌باشد و الا اگر نگاه همراه با شهوت و التذاذ باشد از نظر همه دارای اشکال است و آنچه که در روایت به‌عنوان شأن نزول آیه مطرح شده بود که آن جوان که اتفاقاً مؤمن هم بود با آن وضعیت خدمت پیامبر اکرم رسید و در همان لحظه این آیه نازل شد دلالت بر این نمی‌‌کند که شأن نزول وجه به‌طور مطلق و بماهو وجه باشد بلکه شأن نزولی که در روایت مطرح می‌‌شود مورد نگاه همراه با التذاذ است و شاهد این قضیه هم این است که در آن روایت فقط بحث از وجه نبود بلکه می‌‌فرمود «يَتَقَنَّعْنَ خَلْفَ آذَانِهِن‏» [[1]](#footnote-1)که در واقع پوشش به‌گونه‌ای بود که پشت گوش‌ها قرار می‌‌گرفت و گردن و گوش و ... دیده می‌‌شد، پس از این روایت اعضای دیگری غیر از وجه هم دیده می‌‌شده –که حدّ آن اعضاء هم در آینده عرض خواهد شد- و به‌طور کل بخشی از گردن، مو و امثال این‌ها پیدا بوده است که حضرت شأن نزول را بیان می‌‌فرمایند.

از جهت دیگر هم گفته می‌‌شود مقام نگاه در آنجا مقام التذاذ بوده است –حتی اگر فقط نگاه به وجه مقصود بوده باشد- و لذا پس از اینکه آن زن عبور کرد از پشت به او نگاه می‌‌کرد و این مورد اتّفاق همه است که نگاه از روی لباس و پشت سر در حال عادی بلامانع است اما اگر همراه با شهوت باشد دارای اشکال خواهد بود.

پس آنچه در این روایت به‌عنوان شأن نزول آیه بیان می‌‌شود دو نکته است:

یکی اینکه مورد آیه فقط صورت تنها نیست بلکه صورت به همراه بخش‌های دیگری از بدن می‌‌باشد.

و دوم اینکه تمام مواردی که برای نگاه در روایت ذکر شده است در جایی است که نگاه آلوده به شهوت باشد که بحث ما در این موارد نیست. پس بنابراین روایت سعد اسکاف نمی‌‌تواند شاهد بر این ادعا باشد.

##### پاسخ به شاهد دوم: با واقعیت‌های خارجی تطبیق ندارد

در شاهد دو ایشان می‌‌فرمایند آنچه در آن زمان در میان جامعه جاهلی و قبل از نزول آیات حجاب متداول و مرسوم بوده است کشف چهره بوده است نه اجزاء و اعضاء دیگر و لذا آیه برای منع از همین رسم متداول است.

و اما ما در جواب می‌‌گوییم این شاهد هم نمی‌‌تواند تمام باشد چراکه همین روایت سعد اسکاف که البته در شرایطی است که جامعه اسلامی شکل گرفته بوده و پیغمبر اکرم توصیه‌هایی داشته‌اند نشان می‌‌دهد که چنین چیزی متداول نبوده است و لذا اگر به عقب‌تر بازگردیم و به جامعه جاهلی بنگریم آنچه به دست می‌‌آید این است که این‌گونه نبوده است که فقط چهره آن‌ها پیدا باشد بلکه در اخبار احادیث وجود دارد که گردن و سینه و دست‌ها بیش از حدّ متعارفش پیدا بوده است به‌گونه‌ای که حتی با اینکه لباس‌های عربی به تن داشتن دست‌هایشان تا زراع و پاهایشان تا ساق دیده می‌‌شده و چه‌بسا بیش از این‌ها هم پیدا بوده است. فلذا نمی‌‌توان گفت جامعه‌ای بوده است که همه‌چیز را در پوشش رعایت می‌‌کرده و تنها چیزی که باقی مانده بوده صورت‌هایشان بوده است و حالا آیه نازل شده است تا از نگاه کردن به صورت‌ها منع کند!

این به‌نوعی بر هم زدن واقعیت خارجی است چرا که آنچه واقعیت داشته و از روایات هم استفاده می‌‌شود آن است که به جز چهره اعضای دیگر هم مکشوف بوده است و این ادّعای قاطع به این صورت که بگوییم همه اعضاء محفوظ و مضبوط بوده است به جز چهره و آیه نازل شده است تا از نگاه کردن به آن منع کند، صحیح نیست.

در این پاسخ باید به این نکته تکمیلی هم توجه داشت که در آیه 31 خطاب به زن‌ها می‌‌فرماید **﴿لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ الا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ الا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ ...﴾** که تمام این خطاب‌ها نشان‌دهنده همین مطلب است که باید زینت‌های خود را بپوشانند، خُمُر را بر جیوب خود بیافکنند تا سینه‌ها و گردنشان پیدا نباشد و...؛ و همچنین روایات زیادی که راجع به شعور و گردن صحبت می‌‌کنند که تمام این‌ها نشان می‌‌دهد که آن‌ها محل بحث بوده و لذا آن آیات و روایات و تأکیدات وارد شده است و این‌چنین نیست که فقط همین مقدار از صورت پیدا بوده باشد.

##### پاسخ به شاهد اوّل: بنا بر صریح آیه تبادر جایگاهی ندارد

در شاهد اول هم همان‌طور که توجه نمودید گفته می‌‌شد که مقصود از نگاه نکردن یعنی نگاه نکردن به چهره و آنچه به ذهن متبادر می‌‌شود همین نگاه به صورت است.

این مطلب فی‌الجمله درست است و وقتی گفته می‌‌شود «النظر الی العالم عباده» معنای آن نگاه به چهره عالم است و یا اینکه گفته می‌‌شود نظر به والدین توصیه شده و عبادت است مقصود نظر به چهره آن‌ها می‌‌باشد. این کلام فی‌الجمله صحیح است اما در مانحن‌فیه قرائنی وجود دارد که این نظر قطعاً اختصاص به چهره ندارد و شاهد آن این است که در همین آیه می‌‌فرماید: «یغضّوا من أبصارهم و یحفظوا فروجهم» که این آیه در باب نظر می‌‌باشد برخلاف آیات دیگری که در آن‌ها از حفظ فروج صحبت شده و در باب زنا می‌‌باشد، اما فقط این آیه بحث از فروج بوده و در باب حفظ نظر می‌‌باشد.

پس توجه بفرمایید که دو روایت معتبر این آیه و عبارت «یحفظوا فروجهم» را به حفظ از نظر اختصاص می‌‌دهند درحالی‌که آیات دیگری که در آن‌ها بحث از حفظ فروج می‌‌شود مقصودشان حفظ از زنا است اما این دو آیه بنا بر نصّ روایات امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام حفظ فروج از نظر می‌‌باشد و از همین‌جا مشخص می‌‌شود که نوع لباس پوشیدن و شرایطی که در آن زمان وجود داشته و به‌طور کل این مباحث در جوامع جاهلی مطرح نبوده و حتی بالاتر از این‌ها کشف عورت هم وجود داشته است و آیه می‌‌فرماید: «یحفظوا فروجهم» اما آنچه که ایشان ادعا می‌‌کنند این‌گونه است که هیچ اشکالی در پوشش‌ها نبوده و یک جامعه مضبوط و محفوظ بوده و فقط صورت‌ها دیده می‌‌شده و آیه امر می‌‌کند که آن‌ها را نگاه نکنید! درحالی‌که هم صریح آیه می‌‌گوید «یحفظوا فروجهم» و هم در روایات به صراحت گفته می‌‌شود که مقصود از حفظ فرج در آیه حفظ از نگاه می‌‌باشد که این نشان‌دهنده این مطلب است که حتی کشف عورت هم متداول بوده است –و لو فی‌الجمله- و کشف اعضای دیگر غیر از وجه هم علی ماشاءالله متداول بوده است، بنابراین این‌گونه نبوده که گفته شود تداول کثیر با کشف وجه بوده و دیگر موارد فرد نادری بوده است که مصداق نداشته است.

از این جهت این شاهد هم رد می‌‌شود.

پس تاکنون عرض شد که برای آیه سه تقریب وجود دارد که تقریب دوم به سه شاهد مستند می‌‌شود و آن سه شاهد هم تام نمی‌‌باشد و بنابراین آن استدلال هم تمام نمی‌‌باشد و طبعاً استدلال سوم هم به طریق اولی فرو خواهد ریخت.

1. . وسائل الشيعة، ج‏20، ص: 192. [↑](#footnote-ref-1)